

ترجمه‌نگاری در آثار محقق اشکوری

سیدصادق حسینی اشکوری (اصف آگاه)

بقیه دلایل را پرسیدم و او پنج دلیل دیگر ذکر کرده که آنها را در ترجمه اضافه نمودیم.

من این موارد را به عربی ترجمه کرده و در پانوشت تصریح کردم که از اضافات مصحح می‌باشد. وقتی کتاب را در نجف چاپ کردم پانزده نسخه برداشته خدمت سید هبه‌الدین رفتم. نسخه‌ها را تقدیم کرده و قصه مذکور را بیان کردم. سپس گفتم: من این دلایل را می‌خوانم و شما بفرمائید کدام از خودتان است؟ وقتی خواندم گفتم: همه دوازده دلیل نوشته خودم هست.

سپس خادمش عبدالرضا را صدا زد. اصل کتاب را آورد هفت دلیل بیشتر نبود. خیلی خوشش آمد از اینکه سبک پنج دلیل دیگر به نحوی آمده که خود مؤلف نیز اختلاف قلم را متوجه نشد. سپس مقدمه‌ای را که نوشته بودم برایش خواندم. آنقدر خوشش آمد و متفعل شد که دو دفعه از جایش بلند شد و نشست. آن روز ظهر مرا نگر داشت و گفت ناهار همینجا بمان. مترکشی در بغداد بود و پس از این که نابینا شده بود بسیار مقید به آداب و سلوک اجتماعی بود، لذا با کسی غذا نمی‌خورد تا خلاف ادب صورت نگیرد، ولی آن روز گفت با من غذا بخور.

مدتی گذشت، سید جواد فرزند سید هبه‌الدین، تعارف به صرف نهار کرد. به اندرون رفتم. اتاق اختصاصی او اتاق کوچکی بود. دومیز گذاشته بودند یکی برای من و دیگری برای او. پارچه‌ای سفید و بلند روی سینۀ پدرش گذاشت و اجزای چیده شده بر میز را یکی یکی به پدرش گزارش کرد. غذا را صرف کردیم. هنگام خداحافظی گفتم: دو دقیقه صبر کن. به اتاقی دیگر رفتم و پس از چند دقیقه برگشتم. پاکت ضخیمی به من داد و گفتم: خداوند موهبت عالی به تو داده است. از این موهبت استفاده کن. این مبلغ را که می‌دهم نه می‌خواهم تعریف و تمجید کنی و نه نسخه می‌خواهم (۵۱ نسخه برده بودم) فقط می‌خواهم تشویقی باشد تا کارت را ادامه دهی.



اشتهار محقق اشکوری در امر فهرست‌نگاری و شرح حال‌نویسی، حضور او را در دیگر زمینه‌ها تحت‌الشعاع قرار داده است. محقق اشکوری به زبان مادری (فارسی) و زبان عربی که سالها در محیط آن زندگی کرده و صدها کتاب بدان خوانده و دهها کتاب تألیف کرده، تسلط فراوان دارد. او که در تمامی لحظه‌های زندگی، بهترین استفاده را در خلق یا تدوین و تحقیق آثار شیعی برده از ترجمه متون نیز هر از گاه غفلت نورزیده است.

گرچه تعداد کتابهایی که وی از فارسی به عربی یا بالعکس ترجمه کرده فراوان نیست و محقق اشکوری ترجمه را به صورت حرفه‌ای انجام نمی‌دهد، ولی در آنچه ترجمه نموده - یا اینکه ترجمه مقید است نه آزاد - در عین حال از اسلوب خاصی پیروی کرده و اهل زبان را گویی بدان پندار و می‌دارد که این اصل است نه ترجمه.

شاید به نظر نگارنده، مهمترین نکته ترجمه‌های والد معظم، حفظ سبک نگارشی اصل کتاب باشد. با نمونه‌هایی که ذیلاً خواهد آمد، امکان مقایسه و تصدیق یا تکذیب، گفته حقیر روشن خواهد شد، ولی قبل از هر چیز خوانندگان عزیز را به نقل حکایتی جلب می‌نمایم:

کتاب *الهیته والاسلام* اثر محقق بزرگ شیعه سید هبه‌الدین شهرستانی که در سال ۱۳۲۸ ق. در بغداد به چاپ رسید، سالها بنا شد تجدید چاپ شود. مؤلف محترم اضافات فراوانی بر چاپ اول آن داشت که قرار بر آن شد والد معزز اضافات و اصلاحات را در آن اعمال نماید. در نشستی صمیمی که خدمت والد - دام‌مطلبه - داشتیم حکایت را چنین نقل کردند: مرحوم سید هبه‌الدین در *الهیته والاسلام* مطلبی آورده که هفت دلیل بر آن ذکر کرده و گفته «دلایل دیگری نیز دارد» که الان ذکر نمی‌کنیم. این کتاب به فارسی ترجمه شد و مترجم می‌گوید: وقتی سید هبه‌الدین به ایران آمده بود، از او

آن مبلغ ۸۵ دینار بود. تمام ۲۰۰۰ نسخه‌ای که چاپ کرده بودم ۸۰ دینار شده بود. تا نجف برگشتم تمام قرض چاپخانه را یکجا پرداخت کردم.

* * *

ترجمه‌های استاد که تا بحال چاپ شده‌اند این دو مورد است:

۱- رابطه العالم الاسلامی (قبس من ولاء علی علیه السلام)، آیت‌الله میرزا خلیل کمره‌ئی، تعریب سیداحمد حسینی، قم، چاپخانه علمیه، سال ۱۳۹۲ قمری

مباحثی است پیرامون تقریب بین مذاهب اسلامی، بررسی نامه‌های علمای کردستان و تعالیق بر آنها، مطالبی در باب کنگره هزاره شیخ طوسی، اتحاد افق و تقریب بر کتاب افق وحی ۲- القرآن فی الاسلام، سیدمحمدحسین طباطبائی، تعریب سیداحمد حسینی، بیروت، دارالزهراء، سال ۱۳۹۳ قمری، (چاپ دوم سال ۱۴۰۲)؛ تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، سال ۱۴۰۴ قمری (چاپ سوم)

مباحثی است پیرامون قرآن و موضوعات وابسته آن از نگاهی کلی مانند وحی، تفسیر، ناسخ و منسوخ، نزول قرآن، محکم و متشابه، مصاحف، جمع قرآن و اهتمام مسلمانان. در چاپ تهران فهارس عمومی نیز افزوده شده است.

* * *

موارد چاپ نشده نیز محدود است که مهمترین آنها ترجمه فوائده رضویه شیخ عباس قمی است در شرح حال علمای شیعه که از فارسی به عربی ترجمه شده است. این ترجمه در فصل تابستان هنگام سکونت جناب محقق اشکوری در مشهد مقدس انجام شده است.

مترقات دیگری نیز از جمله ترجمه تاریخ ثورة نجف از فارسی به عربی در آثار استاد به چشم می‌خورد. اینکتاب برای ارائه نمونه به دو مورد اکتفا می‌شود: ترجمه‌ای از فارسی به عربی که به بخشی از مقدمه فوائده رضویه اکتفا می‌کنیم. مورد دوم ترجمه بخشی از تألیفات جاحظ از عربی به فارسی است.

الف - مقدمه رضویه - به ترجمه محقق اشکوری

بسم الله الرحمن الرحيم

وبعد فبقول الفقير عديم البضاعة المتمسك بذيل اهل العلم والرواية عباس بن محمد رضا القمي و ختم الله لهما بالحسنى و

السعادة:

إن قسامة تواريخ العلماء الاعلام و مراجعة تراجم الفضلاء رفيعي المقام، تبعث في النفس لذة و ابتهاجاً تدفع الانسان الى متابعة آثارهم و الاقتداء بصالح أعمالهم، و تسبب له الارتفاع من حضيض الجهل، الى أوج العلم في أقصر مدة، و تيسر له الصعود من مرتبة النقصان الى مدارج الكمال.

قال شيخنا المحدث النوري الطبرسي «فده» في كتاب الفيض القلبي:

«ان في ذكر السلف الصالحين و العماء الراسخين، الذين اهتموا بنور ائمتهم و اقتفوا آثارهم و اقتدوا بسيرتهم و أنافور رحلتهم بفنائهم و لم يشربوا من غير كأسهم و ابتنائهم، تذكرة و موعظة للخلف الباقين و أنسأ و تسلية للاحقيين و اعانة لهم على الصعود الى مدارج الكمال و العكوف الى صالح الاعمال. و فيه مع ذلك إحياء اذكرى هم الذي فيه ائمتهم و سادتهم، و إتمام لتورى هم الذي اقتسبوه من ولايتهم، و عمل بما ورد من الحث على مجالستهم و مخالطتهم و الحض على محادثتهم، فان المشرح طرفه في أكتاف سيرة من غاب عنه، و ما هو عليه من العبادة و العم و الفضل و الزهادة كالمجلس معه المستأنس به في الانتفاع بأقواله و حركاته و اقتناء سيرته و آدابه، ولذا استقرت طريقة المشايخ على ضبط أحوالهم و جمعها و تدوينها في صحف مكرمة و كتب شريفة و أنعيو أنفسهم في ذلك، حتى تعلموا أعباء السفر و قطعوا الفياق و التفار و ركبوا البراري و البحار، و رغبوا حافظيها و مصنفها و مؤلفيها، و بالغوا في الثناء عليهم» انتهى كلامه رفع مقامه.

وانني منذ عنفوان أيام الشباب كنت أرغب في تأليف كتاب يحتوي على تراجم الرجال خالياً بالحشو و الزوائد. يتضمن احوال العلماء الكرام و الفقهاء، الفخام، فوقت قبل سنوات الى تأليف كتاب تحفة الأجيال في نوادر آثار الاصحاب المشتتمل على جملة من تراجم المشاهير من صحابة الرسول صلى الله عليه و آله و المعاريف من أصحاب الائمة عليهم السلام و علماء عصر الغيبة الصغرى، و بتأليفه قمت ببعض ما كان يهمني. الان الشواغل و العلاقات و تراكم الالام و المحن و تهاجم الموموم و الفتن منعتني عن إتمام هذه المقدمة كسا قصدت كتابة ما يخص بالعلماء الاعلام في العصور المتأخرة، ولكن لم يتداخلني اليأس طوال هذه المدة و كنت أمني النفس و أسلها بتأني الفرصة و تحقيق ما كنت أصبور إليه.

في سنة ۱۳۳۲ اشتدت البلايا و كثرت الموموم و الغموم على اسباب يطول ذكرها، فخطر بخاطري أن ألتجى بامام الأتقياء و زبدة الأصفياء و ملجأ الغرباء و المستشهد بسم الأعدا الامام أبالحسن على بن موسى الرضا صلوات الله عليه و على آياته و ابنائه.

ب - نمونه‌ای از ترجمه به زبان فارسی

آنچه در ذیل می‌خوانید نمونه ترجمه عربی به فارسی محقق اشکوری است. بخشی از المحاسن والاخصیاد جاحظ که به درخواست فرزندش سیدحسن درباره جشن نوروز و مهرگان ترجمه نموده است:

ویژگی «نوروز» و «مهرگان»

کسروی گوید: اولین کسی که نوروز را پایه‌گذاری کرد، و جایگاه‌های پادشاهان را استوار ساخت، نشانه‌های حکمرانی را برپا داشت، و طلا و نقره و معدن را استخراج کرد. و مشک و عنبر و دیگر خوشبوها را به حیزت در آورد، و کاخ‌ها را بنا نهاد، و بنیاد کارگاه (صنایع) را گذاشت، و رودها را جاری ساخت، کیخسرو فرزند پرویز جهان (یعنی نگهبان جهان) فرزند ارفخشذ فرزند سام فرزند نوح پیامبر علیه‌السلام بود.

جهت پایه‌گذاری این عید، چنان بود که کیخسرو در این روز جهان را مالک شد، و «ایران شهر» را آباد ساخت که زمین «بابل» باشد. پس نوروز اولین روزی است که کشور برای او استوار گشت، و وسایل تسلطش فراهم شد، و در نتیجه این عید به صورت سنت ملی در آمد. پادشاهی وی هزار و پنجاه سال بطول انجامید. وی به دست «بیوراسف» کشته شد، (بیوراسف) پس از وی هزار سال پادشاه بود، تا عصر فریدون بن ائقیان.

حبیب شاعر او را چنین وصف کرده است:

وَكَانَهُ الضَّحَاكُ فِي فَتَاكِهِ

بِالْعَالَمِينَ وَأَنْتَ أَفْرِيدُونُ!

فریدون «بیوراسف» را تعقیب کرد، و پس از او هزار و پنجاه سال به تخت پادشاهی نشست، او را در «مغرب» به اسارت در آورد، و غل بر وی نهاد و در کوه «دنباوند» به زندان آید، تا عمری که پرورگار بر وی مقدر داشته بود، بسر برد. زندان بیوراسف در نیمه «مهرماه» و «مهرروز» اتفاق افتاد. و بدین جهت آن روز را «مهرجان» (مهرگان) نامیدند.

پس نوروز از جم و مهرگان از فریدون است، و نوروز بر مهرگان دو هزار و پنجاه سال پیشی دارد.

جم روزهای ماه را به چند بخش تقسیم کرده پنج روز اول خاص اشراف، پنج روز بعد نوروز پادشاه که به بخشش و عطا می‌پردازد، پنج روز بعد خاص پیشکاران پادشاه، پنج روز بعد برای درباریان، پنج روز بعد برای لشکریان، پنج روز بعد برای طبقات دیگر ملت، بدین ترتیب سی روز ماه انجام می‌شود.



مهرگان را فریدون هنگامی که بوریاسف را به اسیری گرفت، ابداع کرد.

چون پادشاه در این دو روز خود را آراست و بار عام داد، مردی نیکونام، معروف به میمنت، گشاده‌رو، دارای زیبایی گویا، نزد وی می‌آید و روبروی پادشاه می‌ایستد و می‌گوید: اجازه دهید در خدمت باشم.

پادشاه می‌پرسد: کیستی؟ از کجا آمده‌ای، کجا می‌روی؟ چه شخصی تو را فرستاده؟ با کی آمده‌ای؟ چه با خود داری؟ آن شخص می‌گوید: از طرف دو میمنت آمده‌ام، دو سعادت خواهانم، بازی شدگان مرا فرستاده‌اند. و نامم «خجسته» است، با خود سیال نو آورده‌ام، برای پادشاه بشارت و درود و پیامی به ارمغان آورده‌ام.

پادشاه می‌گوید: اجازه بدهید تا در آید. و به وی می‌گوید: داخل شو.

برای او سخانی از نقره می‌نهند که در اطراف آن گرده نان‌هایی گذاشته شده، فراهم آمده از حیوانات گوناگون، از گندم و جو و ارزن و نخود و عدس و برنج و کنجد و باقلا و لوبیا، از هریک از این حیوانات هفت دانه گزیده شده. این گرده‌ها را اطراف خان نهاده‌اند و وسط آن هفت چوبه از درختانی که آنها و نام آنها را به فال نیک می‌گیرند و از دیدار آنها تبرک می‌جویند، گذاشته‌اند، چون درخت بید و زیتون و به و اتار، هریک از چوبه‌ها به اندازه یک یا دو یا سه عقده (گره) می‌باشد و هر کدام به نام یکی از کرات نام‌گذاری می‌شود، و بر آنها می‌نویسند «بزود» و «بزاند» و «بزون» و «بروار» و «فرخی» و «فراهیه»، به معنای: زیاد شد، زیاد است، رزق، خوشی، فراخی روزی. و نیز هفت ظرف به میان می‌گذارند، که در آنها نقدینه سفید (نقره - درهم)، از سکه‌های همان سال دینارها (طلا)ی جدید و مثنی از اسپند می‌باشد.

آن شخص تمام آنچه را که در برابرش نهاده‌اند برمی‌دارد و

۲۷
تاریخ باستان

دعا برای خلود و دوام دولت و سعادت و عزت پادشاه می‌نماید. پادشاه در آن روز به چیزی دستور نمی‌دهد، تا از او ناخوشایندی سر نزنند. این سنتی می‌باشد که همیشه پیروی شده است.

در این روز برنامه چنین بود که اولین چیزی که به خدمت پادشاه می‌آوردند، سینی است از زر یا نقره، در آن شکر سفید و جوز هندی پوست کنده تازه نهاده شده با جامهائی از نقره و زر. در آغاز شیری که در آن خرماي تازه فشرده‌اند می‌نوشد و به هر کس که دوست داشته باشد می‌دهد، و آنچه از حلوا میل داشته باشد می‌خورد.

در هریک از روزهای نوروز باز شکاری سفید پرانده می‌شود. از چیزهای میمنت دار در این روز خوردن لقمه‌ای از شیر تازه با پنیر تازه بدون خلط چیز دیگری می‌باشد. همه پادشاهان ایرانی به خوردن این لقمه تبرک می‌جستند.

در هریک از روزهای نوروز، برای پادشاه آب دزدیده می‌شد در کوزه‌ای از آهن یا نقره، و می‌گفت: با دزدیدن این آب سعدین را می‌زدیم و دو میمنت را باز می‌یابم. در گردن کوزه گردنبندی از یاقوت‌های سبز با زنجیر طلا می‌آویختند که در آن خرزهمائی از زبرجد سبز کشیده شده. آن آب را از پایین آسیابها و املاک دارایان نمی‌دزدیدند.

اگر نوروز، روز شنبه اتفاق می‌افتاد، پادشاه برای رأس الجالوت (رهبر دینی) چهار هزار درهم دستور می‌داد که بدهند، این رویه‌ای بود برای پادشاهان که سبب آن را نمی‌دانستند چیز این که چنین کاری در گذشته انجام می‌شد، و این بخشش مانند جزیه‌ای بود که باید پرداخته‌شود.

پیش از نوروز به بیست و پنج روز، در فضای پیشگاه کاخ سلطنتی، دوازده اسطوانه از خشت خام ساخته می‌شد و در هریک از آنها یکی از این حیوانات را کشت می‌نمودند: گندم، جو، برنج، عدس، باقلا، دانه خشک، ارزن (گاورس)، گزه، لویا، نخود، کنجد، ماش. برداشت محصولات این کشت‌ها انجام نمی‌گرفت مگر با آواز و سرودخوانی و پایکوبی. در روز ششم نوروز (از کشت‌ها) برداشت می‌شد، و آنچه را که برمی‌داشتند در مجلس پخش می‌نمودند. تا «روز مهر» از فروردین ماه این حیوانات نمر نداشت، فقط برای شگون می‌کاستند و معتقد بودند که بهترین و پرثمرترین آنها دلیل بر آن است که نمر در آن (سال) نیکو عمل می‌آید. پادشاه با دیدن آنها تبرک می‌جست، مخصوصاً با دیدن سبزه جو.

مربی تیراندازان، در روز نوروز، تیر و کماتی به دست پادشاه

می‌دهد با پنج عدد تیر. پادشاه نیز ترجیحی به سرپرست کشور می‌بخشد.

از جمله غناها و آوازهایی که در محضر پادشاه عرضه می‌شده غنای مخاطبه، غناهای ربیع، غناهایی که در آنها فرزندان عیاران یاد می‌شوند، وصف ادواء، غناهای افرین خسروائی، مادر استانی، فهلبد. بیشتر غناهای فارسیان در روزگار کسری پرویز غنای فهلبد بود.

فهلبد از اهل «مرو» و جمله‌ای از غناهای وی در ستایش پادشاه و ذکر رخدادهای روزمره و مجالس و فتوحات جنگی وی بود. این غناها به منزله شعر نزد عربها بود که لحنها برای آن می‌ساختند، روزی نمی‌گذشت که شعر تازه‌ای نسریند و لحن طرب‌انگیز نوینی نسازند.

ترانه‌هایی می‌ساختند تا عطف پادشاه را برانگیزند، و او را نسبت به مرزبانان و افسران ارتش مهربان سازند، و برای گنهکاران شفاعت نمایند. اگر پیشامد ناگواری یا خیر آنده‌گینی می‌شنیدند، خوش نداشتند با وی در میان گذارند، شعری می‌گفتند و لحنی می‌ساختند و بدین وسیله او را آگاه می‌نمودند. داستان «شبدیز» بر این عادات گواه است. مرکب وی از کار افتاد، جرأت نداشتند که این خیر را به پادشاه گزارش کنند، موضوع را (خبر گزار) به غنا در آورد، گفت: مرکب به روی زمین غلطید، دست و پایش را دراز کرد، از خوردن علف امتناع نمود، از جایش حرکت نکرد، پادشاه گفته آن مرکب از کار افتاده (مرده). گفت: چنین است ای پادشاه.

گاه پادشاه نیز اگر می‌خواست چیزی بگوید که خوشایندش نبود که اطرافیان او را در شرایط خاص ببینند، مجبور می‌شد که با شعر مقصود خود را باز گو کند.

سبب آب‌فشانی

گویند که سبب رختن آب (در روز نوروز) این است که: اولین کسی که در مهد کودکی پیش از حضرت مسیح علیه‌السلام، سخن گفته «زوبن طه‌مست» بود. در اثر قحطی شدید که همه اقالیم را فرا گرفت، پدرش در گذشت. زوبن سخن گفت و به خدای متعال نیایش برد، ابرها بر مردم باریدند، زمینها روئیده شد، چارپایان به زندگی خود ادامه دادند. بدین جهت آب‌فشانی را عادت خود قرار دادند.

از حضرت ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین علیه‌السلام، نقل شده است که فرموده گروهی از بنی اسرائیل مبتلا به طاعون شدند، از شهر خود بسوی عراق فرار کردند، کسری از این واقعه اطلاع پیدا کرد، دستور داد چهار دیواری برایشان بسازند

نمی‌بینی که گروهی از دیار خود بیرون شدند از بیم مرگ در حالی که چند هزار بودند، خدا به آنان دستور داد بمیرند. پس از آن آنان را زنده کرد.^۱ حضرت فرموده اینان گروهی‌اند که محنت بدیشان روی آورد، به سبب قحطی از پای درافتادند، پس از آن کشتزارهایشان روئیده شد، و در این روزها بر آنها به وسیله باران آب فشانده شد. به زندگی بازگشتند و بلادشان خرم و پرزورع شد، فارسیان در این روز آب‌فشانی را عادت خود قرار دادند.

و آنها را در آنجا نگاه دارند تا آسایش خود را بازیابند. چون بدانجا رفتند همگی که چهار هزار نفر بودند مردند. خداوند عز و جل به پیامبر آن عصر وحی نمود: اگر جنگی در فلان بلاد دیدی با بنی فلان بجنگ. پیامبر گفت: پروردگارا چگونه با افراد خودشان با آنان بجنگم در حالی که همه مردمان؟ وحی شده آنان را زنده می‌کنم تا به کمک آنان بجنگی و بر دشمن غالب آیی. خدا شسی باران را بر آنان فرستاد که آب افشانند، همگی زنده شدند. این گروه همان‌هايند که می‌فرماید: «آیا



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

پی‌نوشت‌ها

- ۱- «گویا او مانند ضحاک بود در مردم کشی و تو مانند فریدونی».
- ۲- سوره بقره آیه ۳۴۲